**فخر نمودن تنها در صلیب**

غلاطیان ۶:‏۱۴

لیکن حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح، که به وسیلۀ او، دنیا برای من مصلوب شد؛ و من برای دنیا.

شما مجبور نیستید در زندگی‌تان از بسیاری چیزها آگاهی داشته باشید، تا بتوانید تغییر ماندگاری در دنیا پدید آورید. ولی لازم است که از اندک اموری مهم، آگاهی داشته، و مایل باشید که برای آن دانسته‌ها زیست نموده، و برایشان جان دهید. کسانی که تغییراتی مانا در جهان پدید می‌آورند، از آن دسته افرادی نیستند که بر امور بسیاری تسلط دارند، بلکه کسانی هستند که در اندک اموری بس مهم، چیره‌دستند. اگر می‌خواهید زندگی‌تان معنا داشته باشد، اگر می‌خواهید سنگهایی را که پرتاب می‌کنید، حرکت موج‌مانند آب را به امواجی تبدیل نمایند که به دورترین نقاط دنیا برسند؛ و تا قرنهای متمادی، و تا ابدیت، از حرکت بازنایستند، لازم نیست از ضریب هوش بالا، یا تحصیلات عالی برخوردار باشید، لازم نیست خوش‌چهره، یا ثروتمند باشید، لازم نیست متعلق به خانواده‌ای بسیار عالی بوده، یا در مدرسه‌ای بسیار عالی، تحصیل نموده باشید، بلکه باید از اندک اموری عظیم، پرشکوه، تغییرناپذیر، بدیهی، ساده، و پرجلال، آگاهی داشته باشید؛ و آن امور، در دلتان آتش افروزند.

ولی می‌دانم همۀ شما که در این جمع، حاضرید، مایل نیستید که در زندگی‌تان تغییری پدید آورید. شاید برای صدها نفر از شما اهمیت نداشته باشد که برای امری عظیم، تغییری ماندگار پدید آورید. شما فقط می‌خواهید مردم دوستتان داشته باشند. اگر مردم شما را دوست بدارند، راضی خواهید بود. شما راضی خواهید بود، اگر بتوانید شغلی مناسب، همسری مناسب، فرزندانی با ادب، خودرویی زیبا، تعطیلات آخر هفتۀ طولانی، شماری دوستان خوب، دوران بازنشستگی خوشایند، و مرگی سریع و آسان داشته باشید؛ و جهنمی هم در کار نباشد، اگر بتوانید اینها را (البته منهای خدا) داشته باشید، راضی و خرسند خواهید بود؛ و این، وقوع یک فاجعه است.

سه هفته پیش باخبر شدیم روبی اِلیسون، و لورا اِدواردز، هر دو جان خود را در کشور کامرون از دست داده‌اند. روبی بیش از هشتاد سال سن داشت؛ و همۀ عمرش مجرد مانده بود؛ و زندگی‌اش را وقف یک امر عظیم نموده بود؛ و آن امر عظیم این بود که عیسی مسیح را به مستمندان، بیماران، و آنانی که به انجیل دسترسی ندارند، بشناساند. لورا نیز بیوه‌زن، و پزشکی تقریباً هشتاد ساله بود، که دوشادوش روبی، در کامرون خدمت می‌نمود. ولی در یک سانحۀ رانندگی، ترمزها از کار می‌افتند؛ و خودرویشان به دره سقوط می‌کند؛ و هر دو در دَم، کشته می‌شوند؛ و پرسش من از اعضای کلیسایم این بود که آیا این یک فاجعه است؟ رویایی عظیم، زندگی دو تن را پیش برد؛ و ایشان بی‌سر و صدا، مستمندانی را که رهسپار هلاکت بودند، برای جلال عیسی مسیح، خدمت نمودند. حال آنکه دو دهه بعد، تقریباً همۀ همتاهای آمریکایی‌تبار ایشان، بازنشسته شده‌اند، تا در فلوریدا، یا نیومکزیکو، زندگی‌شان را به بطالت بگذرانند. خیر. آن حادثه، یک فاجعه نیست. آن حادثه، جلال است.

اما به شما می‌گویم فاجعه چیست. از ماهنامۀ «ریدرز دایجست» (فوریه سال ۲۰۰۰، صفحۀ ۹۸)، مطلبی را برایتان می‌خوانم؛ و فاجعه را برایتان شرح می‌دهم: «پنج سال پیش، باب و پِنی در یکی از ایالتهای شمال شرقی . . . زودتر از زمان مقرر، بازنشسته شدند. آن زمان، باب، پنجاه و نه ساله، و پِنی پنجاه و یک ساله بود. آنها اکنون در شهر پانتا گوردا در ایالت فلوریدا زندگی می‌کنند، در کشتی سیاحتیِ خود، به درازای سی فوت، به ماهیگیری و گردش مشغولند، سافت‌بال بازی می‌کنند؛ و مجموعه‌ای از صدفهای دریایی را جمع‌آوری نموده‌اند.» این رویای اهالی آمریکاست: «به پایان زندگی‌تان برسید، زندگی که فقط یک بار فرصتش را دارید؛ و بگذارید پیش از آنکه به خالقتان جوابگو باشید، آخرین کار عظیمی که انجام می‌دهید، این باشد: «مجموعه‌ای از صدفهای دریایی را جمع‌آوری کرده‌ام. صدفهای من را ببینید.» این یعنی فاجعه؛ و امروزه مردم، میلیاردها دلار هزینه می‌کنند، تا شما را متقاعد نمایند که این رویای مصیبت‌بار را پیگیر شوید؛ و من چهل دقیقه وقت می‌خواهم تا به شما التماس کنم که خریدار این رویا نباشید.

زندگی خود را هدر ندهید. زندگی، بسیار کوتاه، و بسیار گرانبهاست. من در خانه‌ای بزرگ شدم که پدرم زندگی خود را در بشارت انجیل عیسی مسیح به گمشدگان صرف نمود. او یک رویا داشت؛ و همۀ دغدغه‌اش، آن رویا بود: «موعظۀ انجیل.» در همۀ سالهای کودکی‌ام، تابلویی در آشپزخانۀ ما نصب بود، که اکنون اتاق نشیمنمان را به خود آراسته است. چهل و هشت سال است که تقریباً هر روز، به آن تابلو نگریسته‌ام، تابلویی که روی آن چنین نوشته شده: «تنها یک بار زندگی می‌کنیم، زندگی‌ای به سرعت گذرا. تنها آن چیزی ماندگار خواهد بود که برای مسیح به انجام رسد».

حال در این گردهمایی که «یک روز» نامیده شده، من در مقام یک پدر با شما سخن می‌گویم. اکنون پنجاه و چهارمین سال زندگی‌ام را می‌گذرانم. چهار پسر، و یک دختر دارم: کارستِن، بیست و هفت ساله، بنجامین، بیست و چهار ساله، آبراهام، بیست ساله، بارناباس، هفده ساله، و طلیتا، چهار ساله. در این ماه‌ها و سالها، چیزی که بیشتر از همه آرزومندم، این است که پسران بالغم، زندگی خود را به خاطر موفقیتهای مهلک و کشنده، هدر ندهند.

شما هم مثل پسران و دختران من هستید؛ و من در مقام یک پدر، شاید پدری که هرگز نداشته‌اید؛ و یا پدری که هرگز رویایی از جنس رویایی که من برای شما دارم؛ و رویایی که خدا برای شما دارد، در سر نداشته است؛ و یا پدری که برایتان رویا داشته، اما رویایش، همه در پول و موقعیت خلاصه شده، از شما تمنا می‌کنم. من مثل پسران و دخترانم به شما نگاه می‌کنم؛ و از شما این خواهش را دارم: بخواهید که زندگی‌تان برای امری عظیم، و برای ابدیت به حساب آید. این را بخواهید. زندگی‌تان را بدون شور و اشتیاق پیش مبرید.

یکی از دلایلی که رویا و هدف گردهمایی‌های «شور و اشتیاقِ سال ۱۹۹۸»، و «شور و اشتیاقِ سال ۱۹۹۹»، و «یک روز» را دوست داشته‌ام، این است که بیانیۀ معروف به «۲۶۸»، به روشنی، هدفِ زندگی مرا بیان می‌کند، بیانیه‌ای که بر مبنای اشعیا ۲۶:‏۸، شکل گرفته است: «پس ای خداوند، در طریق داوریهای تو، انتظار تو را کشیده‌ایم؛ و جان ما، به اسم تو، و ذکر تو مشتاق است.» نه تنها جسم، بلکه جان. نه تنها جان، بلکه جانی همراه با شور و اشتیاق. نه اشتیاق برای اینکه دوستمان بدارند، یا اشتیاق برای سافت‌بال، و صدفهای دریایی، بلکه اشتیاق برای امری بی‌نهایت عظیم، و بی‌نهایت زیبا، و بی‌نهایت پربها، و بی‌نهایت راضی کننده؛ یعنی اشتیاق برای نام خدا، و جلال خدا. «جان ما، به اسم تو، و ذکر تو مشتاق است».

این چیزی است که برای دانستنش زیست نموده، و آرزومند تجربه کردنش هستم. هدف و مقصود زندگی من، و کلیسایی که آن را خدمت می‌کنم، این است: «مأموریت ما، مأموریت من، این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانیم، تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند؛ و این موجب وجد و شادی امتها گردد».

لازم نیست شما هم دقیقاً همین جمله را تکرار کنید. لازم نیست همان چیزی را بگویید که لویی گیگْلیو می‌گوید (یا همان چیزی را بگویید که بِت مور، یا وودی باچام می‌گویند).

اما به هر کاری که مشغولید، شور و اشتیاق خود را بیابید؛ و راهی پیدا کنید که آن شور و اشتیاق را بیان کنید؛ و برای آن زیست نموده، و برای آن جان دهید؛ و بدین‌سان، تغییری به وجود خواهید آورد، که ماندگار خواهد بود. شما مانند پولس رسول خواهید بود. هیچ‌کس مانند پولس، در زندگی‌اش چنین قاطع و مصمم، رویا نداشت. او می‌توانست این مهم را به شکلهای مختلف بیان کند.

اعمال رسولان ۲۰:‏۲۴: «این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم، تا دور خود را به خوشی به پایان رسانم؛ و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، که به بشارت فیض خدا، شهادت دهم».

برای پولس، یک چیز اهمیت داشت: دور خود، و مسابقه‌ام را به پایان رسانم.

فیلیپیان ۳:‏۷-‏۸: «اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. بلکه همه‌چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود؛ عیسی مسیح، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه‌چیز را زیان کردم؛ و فضله شمردم، تا مسیح را دریابم».

من چگونه شما را یاری رسانم؟ چگونه می‌توانم در این لحظه که در این گردهمایی حضور دارید، ابزاری در دست خدا باشم، تا برای واقعیتی عظیم و بی‌همتا، شور و اشتیاق بی‌همتایی را در شما بیدار کنم، شور و اشتیاقی که از خواب و رویاهای کوچک و ناچیز، آزاد و رهایتان نموده، و شما را رهسپار دورترین نقاط دنیا سازد؟

فکر می‌کنم خداوند مرا این‌گونه پاسخ داد: توجه ایشان را به یک آیه از کتاب‌مقدس معطوف دار، آیه‌ای که به بهترین شکل، تو را به مقصود اصلی این پیغام نزدیک نموده، و نشان دهد که چرا پولس در آن آیه، چنین گفته است.

و این آیه، غلاطیان ۶:‏۱۴ است: «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح، که به وسیلۀ او، دنیا برای من مصلوب شد؛ و من برای دنیا».

یا اگر بخواهیم به شکلی مثبت بیان کنیم، باید بگوییم: فقط در صلیب عیسی مسیح فخر نمایید. این باوری منحصر به فرد، هدفی منحصر به فرد، و شور و اشتیاقی منحصر به فرد است. تنها در صلیب فخر کنید. واژۀ «فخر»، می‌تواند «به وجد آمدن»، یا «شادی نمودن» ترجمه شود. فقط در صلیب مسیح، به وجد بیایید. فقط در صلیب مسیح، شادی نمایید. پولس می‌گوید بگذارید که تنها شور و اشتیاق شما، تنها فخر و وجد و شادی شما همین باشد. در این لحظۀ عالی، که «یک روز» نامیده شده، بگذارید تنها چیزی که به آن عشق می‌ورزید، تنها چیزی که آن را عزیز می‌دارید، تنها چیزی که در آن وجد و شادی می‌نمایید، صلیب عیسی مسیح باشد.

این حقیقت، به دو دلیل، تکان دهنده است.

۱) یک دلیلش این است که انگار بگوییم: تنها در صندلی الکتریکی، فخر نمایید. تنها در اتاق گاز، وجد نمایید. تنها در آمپول مرگ، شادی نمایید. بگذارید یگانه فخر و یگانه شادی و یگانه وجدتان، طناب دار باشد. «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح.» میخکوب کردن بر صلیب، بی‌رحمانه‌ترین، و زجرآورترین روشی بوده که تا به حال برای اعدام افراد به کار رفته است. مصلوب شدن، سهمگین و مخوف بود. شما تابِ تماشایش را نمی‌داشتید. اگر نظاره‌گر مصلوب شدن می‌بودید، بی‌شک، جیغ می‌زدید، مو می‌کشیدید؛ و جامه می‌دریدید. بگذارید همین صلیب، یگانه شور زندگی‌تان باشد.

۲) گفتۀ پولس، به یک دلیل دیگر نیز تکان دهنده است. او می‌گوید که یگانه فخر زندگی‌تان، و یگانه وجد و شادی‌تان، باید صلیب باشد. «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح».

منظور پولس چیست؟ واقعاً؟ در چیز دیگری فخر نکنیم؟ در چیز دیگری به وجد نیاییم؟ در چیز دیگری جز صلیب عیسی؛ یعنی در مرگ عیسی، شادی ننماییم؟

پس چگونه است که پولس، خود در آیات دیگر، واژگان «فخر»، یا «وجد» را در اشاره به چیزهای دیگر به کار می‌برد؟ برای نمونه:

رومیان ۵:‏۲: «به امید جلال خدا، فخر می‌نماییم».

رومیان ۵:‏۳: «در مصیبتها هم فخر می‌کنیم، چون که می‌دانیم که مصیبت، صبر را پیدا می‌کند؛ و صبر، امتحان را، و امتحان، امید را».

دوم قرنتیان ۱۲:‏۹: «پس به شادیِ بسیار، از ضعفهای خود، بیشتر فخر خواهم نمود».

اول تسالونیکیان ۲:‏۱۹: «چیست امید و سُرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید؟»

پس اگر پولس می‌تواند در همۀ این چیزها فخر و شادی نماید، منظورش چیست که می‌گوید: «جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح»، فخر نمی‌کند؟

منظور چیست؟ آیا این دو پهلو حرف زدن نیست؟ می‌گویید که در یک چیز وجد می‌نمایید؛ و باز می‌گویید که در چیز دیگری وجد می‌نمایید؟ خیر. برای این گفته، دلیل بسیار محکمی وجود دارد؛ بدین معنی که هر وجد و شادی و فخری، باید که در شادی نمودن در صلیب عیسی مسیح ریشه داشته باشد.

منظور پولس این است که برای مسیحیان، فخر و وجد و شادی در هر چیز دیگر، باید که فخر و وجد و شادی در صلیب باشد. اگر به امید جلال، شادی می‌کنید، باید که در صلیب مسیح، شادی کنید. اگر در مصیبتها و جفاها شادی می‌کنید، چرا که مصیبت، امید به بار می‌آورد، باید که در صلیب مسیح، شادی کنید. اگر در ضعفهایتان، و یا در قوم خدا وجد می‌نمایید، باید که در صلیب مسیح، وجد نمایید.

چرا این‌گونه است؟ به این دلیل که برای گناهکارانی که نجات یافته‌اند، هر نیکویی، و در واقع هر شرارتی که خدا آن را به خیریت به کار می‌گیرد، به خاطر صلیب مسیح، از آنِ ما گشته است. اگر مسیح جان نمی‌داد، چیزی جز داوری، در انتظار گناهکاران نمی‌بود. بدون صلیب مسیح، فقط محکومیت وجود دارد و بس. بنابراین، شما مسیحیان، شما که اعتمادتان را بر مسیح بنا نموده‌اید، به خاطر مرگ مسیح است که از آنچه در مسیح است، بهره‌مند گشته‌اید؛ و از این‌رو، در هرچه که شادی کنید، باید که در صلیب، شادی کنید؛ یعنی همان جایی که همۀ برکاتی که از آنها برخوردارید، به قیمت جان پسر خدا؛ عیسی مسیح، برای شما خریداری گشت.

یکی از دلایلی که ما آن‌طور که باید، مسیح را در مرکز زندگی‌مان قرار نداده، و از صلیبش سیراب نیستیم، این است که درک نکرده‌ایم که همه‌چیز، هر نیکویی و هر بدی، که خدا به خیریت فرزندان نجات یافته‌اش به کار می‌گیرد، با مرگ مسیح، برای ما خریداری گشت. ما فکر می‌کنیم که صرفاً از نعمت حیات، نعمت نفس کشیدن، نعمت تندرستی، نعمت دوستیها، و از هر نعمت دیگری، همواره بهره‌مند خواهیم بود؛ و چنین می‌پنداریم که همۀ آنها حق مسلم ماست. اما واقعیت این است که بهره‌مندی از همۀ این برکات، به این دلیل نیست که آنها حق ما هستند.

ما ذره‌ای هم لایق نیستیم.

۱) ما مخلوقیم؛ و خالقمان، تعهد یا وظیفه‌ای نداشت که چیزی به ما بدهد، نه حیات، نه تندرستی، و نه هیچ‌چیز دیگر. او می‌بخشد، او می‌گیرد؛ و در این دادن و گرفتن، هیچ ناعدالتی به ما روا نمی‌دارد.

۲) و علاوه بر اینکه مخلوقیم؛ و هیچ ادعایی به خالقمان نداریم، گناهکار هم می‌باشیم. ما از جلال خدا قاصر مانده‌ایم. ما او را نادیده گرفته، و از او نااطاعتی کرده، و از محبت نمودن، و اعتماد کردن به او قاصر مانده‌ایم. از این‌رو، غضب عدالتش بر ما افروخته گشته، و همۀ ما جز داوری، سزاوار چیز دیگری نیستیم. بنابراین، هر نفسی که می‌کشیم، هر بار که قلبمان می‌تپد، هر روز که خورشید طلوع می‌کند؛ و هر لحظه که با چشمانمان می‌بینیم؛ و با گوشهایمان می‌شنویم؛ و با زبانمان سخن می‌گوییم؛ و با پایهایمان گام برمی‌داریم، هدیۀ رایگان به گناهکارانی است که لایق آن هدیه نبوده، و تنها سزاوار داوری هستند.

و چه کسی بهای این هدایا را برای ما پرداخت؟ عیسی مسیح، آن بها را پرداخت؛ و به چه شکلی بهایشان را پرداخت؟ با خون خودش، بهایشان را پرداخت.

هر برکتی در زندگی، مقرر شده تا صلیب مسیح را بیشتر جلوه‌گر سازد. به عبارتی، هر نیکویی در زندگی، به این منظور است که مسیح، مسیحِ مصلوب را بیشتر جلوه‌گر شود. برای نمونه، هفتۀ گذشته، در سانحۀ رانندگی، خودروی دوج مدل اسپیریت ۱۹۹۱ خود را به کل از بین بردیم، اما در آن حادثه، کسی آسیب ندید؛ و من در آن ایمن ماندن، وجد می‌نمایم. من در آن فخر می‌کنم. اما چرا کسی آسیب ندید؟ این هدیه‌ای به من، و خانواده‌ام بود که هیچ‌یک از ما لایقش نبودیم. ما گناهکاریم؛ و بدون مسیح، طبعاً فرزندان غضبیم. بنابراین، ما چگونه از چنین هدیۀ نیکویی که به خیریت ما تمام شد، بهره‌مند گشتیم؟ پاسخ این است که مسیح بر روی صلیب، برای گناهان ما جان سپرد؛ و غضب خدا را از ما برداشت؛ و فیض توانمند خدا را، با وجودی که لایقش نیستیم، برای ما محفوظ داشت، تا که همه‌چیز را با هم برای خیریت ما به کار گیرد. پس وقتی از اینکه آسیبی ندیدیم، شادی می‌کنم، در واقع، در صلیب مسیح، شادی می‌کنم.

و شرکت بیمه، برای آن خودرو، مبلغ دو هزار و هشتصد دلار پرداخت نمود؛ و نوئل با آن مبلغ، به ایالت آیووا رفت و یک شورولت مدل لومینای ۱۹۹۲ خرید؛ و در جاده‌ای برفی رانندگی کرد و به خانه آمد؛ و حال، ما دوباره صاحب یک خودرو هستیم؛ و من در فیض اعجاب‌انگیزِ این‌همه خیر و برکت، وجد می‌نمایم. به همین سادگی. شما خودرویتان را از بین می‌برید، ولی هیچ آسیبی نمی‌بینید. شرکت بیمه، خسارت شما را می‌پردازد، شما خودرویی دیگر می‌خرید؛ و به گونه‌ای پیش می‌روید که گویی تقریباً هیچ اتفاقی رخ نداده است؛ و من با شکرگزاری، سر فرود می‌آورم؛ و در رحمتهای بی‌شمار، که حتی در این امور مادی و ناچیز به چشم می‌آیند، وجد و شادی می‌نمایم؛ و همۀ این رحمتها از کجا می‌آیند؟ اگر گناهکاری نجات‌یافته هستید؛ و به عیسی ایمان دارید، آن رحمتها از صلیب سرچشمه می‌گیرند. جدا از صلیب، فقط داوری وجود دارد و بس. ایامی چند، از صبر و رحمت خدا برخوردار می‌گردید، اما سپس، اگر صلیب را رد کنید، همۀ آن رحمتها، در خدمت داوری قرار می‌گیرند، تا به آن داوری شدت بخشند. بنابراین، هر برکت، هدیه‌ای است که با خون خریداری شده است؛ و همۀ فخر نمودنها، و همۀ وجد و شادیها، فخر در صلیبند.

وای بر من، اگر وجد و شادی من در هر برکتی، وجد و شادی در صلیب مسیح نباشد.

به بیان دیگر، صلیب مقرر شد، تا مسیح را جلال دهد. هدف خدا از صلیب، این است که مسیح حرمت نهاده شود. وقتی پولس در غلاطیان ۶:‏۱۴ می‌گوید: «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح»، منظورش این است که ارادۀ خدا چنین می‌باشد که همواره صلیب، بیشتر جلوه‌گر شود، همواره مسیحِ مصلوب، فخر ما، و وجد ما، و شادی ما، و حمد و ستایش ما باشد؛ و همواره مسیح برای هر نیکویی در زندگی‌مان، و برای هر شرارتی که خدا آن را برای خیریت ما به کار می‌گیرد، جلال یابد؛ و حرمت نهاده شود؛ و از او شکرگزاری گردد.

اما حال، این پرسش مطرح است: اگر هدف خدا در مرگ مسیح، به عبارتی این است که «مسیحِ مصلوب»، برای همه‌چیز حرمت نهاده شود؛ و جلال یابد، پس چگونه مسیح جلال یابد، آن جلالی که شایستۀ اوست؟ پاسخ این است که باید به کودکان و جوانان و بزرگسالان تعلیم داد که هدف خدا چیزی جز این نیست. به بیان دیگر، سرچشمۀ وجد و شادی در صلیب مسیح این است که دربارۀ صلیب مسیح، تعلیم داده شود.

و کار من همین است: با تعلیم این امور به شما، عیسی را جلال دهم؛ و آن‌گاه، کار شما این است که با عمل نمودن به آنها، و تعلیمشان به دیگران، عیسی را بیشتر جلال دهید. تعلیم دربارۀ عیسی، به منظور وجد و شادی در عیسی است؛ و اگر می‌خواهیم جز در صلیب، در چیز دیگری وجد ننماییم، باید که جویای تعلیم دربارۀ صلیب بوده، در حالی که زیر صلیب زانو زده، و سر تعظیم فرود آورده‌ایم.

یا چه بسا باید بگوییم: «بر روی صلیب.» تعلیم دربارۀ آنچه بر روی صلیب روی داد، به وجد و شادی در صلیب می‌انجامد. منظورم چیست؟

به ادامۀ آیۀ ۱۴ توجه نمایید: «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح، که به وسیلۀ او، دنیا برای من مصلوب شد؛ و من برای دنیا.» فخر نمودن در صلیب، زمانی میسّر است که شما بر روی صلیب قرار داشته باشید. آیا آیۀ ۱۴، به همین نکته اشاره نمی‌کند؟ دنیا برای من مصلوب گشته، و من برای دنیا مصلوب شده‌ام. دنیا برای من مرده، و من برای دنیا مرده‌ام. چرا؟ زیرا من مصلوب گشته‌ام. آن هنگام که بر روی صلیب قرار داریم، یاد می‌گیریم که در صلیب فخر نموده، و در صلیب، وجد نماییم.

حال، منظور چیست؟ این مهم چه زمانی به وقوع پیوست؟ شما چه زمانی مصلوب گشتید؟ غلاطیان ۲:‏۲۰، پاسخی بر این پرسش است: «با مسیح مصلوب شده‌ام، ولی زندگی می‌کنم، لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند؛ و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمانِ بر پسر خدا می‌کنم، که مرا محبت نمود؛ و خود را برای من داد.» وقتی مسیح مرد، ما مردیم. مفهوم پرشکوه مرگ مسیح، این است که وقتی او جان سپرد، همۀ کسانی که از آنِ وی هستند نیز در او مردند. وقتی با ایمان به مسیح، با او متحد می‌گردیم، مرگ او، که برای جمیع ما صورت گرفت، مرگ ما می‌شود.

اما شما می‌گویید: «مگر من زنده نیستم؟ من می‌دانم که زنده هستم.» بسیار خوب، لازم است که این نکته تعلیم داده شود. ما باید متوجه شویم که چه اتفاقی برایمان روی داده است. باید که این امور به ما تعلیم داده شود. به همین دلیل است که غلاطیان ۲:‏۲۰، و ۶:‏۱۴، در کتاب‌مقدس ثبت شده‌اند. خدا به ما تعلیم می‌دهد که چه اتفاقی برایمان روی داده، تا بتوانیم خود را بشناسیم؛ و به طریقِ عمل نمودن خدا در خود پی بریم؛ و آن‌طور که باید، در او، و در پسرش، و در صلیب، وجد و شادی نماییم.

پس دوباره غلاطیان ۲:‏۲۰ را می‌خوانیم، تا ببینیم که بله، ما مرده‌ایم؛ و بله، ما زنده‌ایم. «با مسیح مصلوب شده‌ام [پس من مرده‌ام؛ و پولس ادامه می‌دهد]، ولی زندگی می‌کنم، لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند [چرا؟ چون من مرده‌ام؛ یعنی آن منِ سرکش و بی‌ایمان، مرده است؛ و پولس ادامه می‌دهد]؛ و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم [پس بله، من زنده‌ام، اما همان «منِ» گذشته نیستم، آن «منی» که مرد]، به ایمانِ بر پسر خدا می‌کنم، که مرا محبت نمود؛ و خود را برای من داد.» به عبارت دیگر، «منی» که زنده‌ام، «منِ» تازه‌ای است که با ایمان، زنده است. آن خلقت تازه است که زنده می‌باشد. آن ایماندار است که زنده می‌باشد. آن انسان قدیمی، به همراه عیسی، بر صلیب جان داد.

و اگر بپرسید که «چطور می‌توانم به این واقعیت بپیوندم؟ این مهم، چگونه می‌تواند از آنِ من شود؟» پاسخ شما در غلاطیان ۲:‏۲۰، و در واژگانی یافت می‌شود که از ایمان سخن گفته است. «زندگانی که الحال می‌کنم، به ایمانِ بر پسر خدا می‌کنم.» پیوند، اینجاست. خدا به واسطۀ ایمان، شما را به پسرش پیوند می‌دهد؛ و زمانی که این مهم را به انجام می‌رساند، شما با پسر خدا به گونه‌ای متحد می‌شوید، که مرگ او، مرگ شما، و حیات او، حیات شما می‌گردد.

حال، همۀ اینها را به غلاطیان ۶:‏۱۴ ربط دهیم: «حاشا از من که فخر کنم، جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح، که به وسیلۀ او، دنیا برای من مصلوب شد؛ و من برای دنیا.» جز در صلیب، در چیز دیگری فخر ننمایید.

و چگونه می‌توانم چنان از اساس و بنیان، صلیب‌محور شوم، که هرچه وجد و شادی در دل دارم، به صلیب بازگردد؟ پاسخ اینجاست که باید درک کنید که وقتی مسیح بر صلیب جان سپرد، شما نیز مردید؛ و وقتی به او اعتماد کردید، مرگ او، تأثیرش را در زندگی شما آغاز نمود. پولس می‌گوید که آن مرگ، مرگ شما برای دنیا، و مرگ دنیا برای شماست.

منظور چیست؟ وقتی اعتمادتان را بر مسیح قرار می‌دهید، اسارتتان به دنیا، و آن گیرایی دنیا که بر شما چیره بود، شکسته می‌شود. شما برای دنیا یک جنازه هستید؛ و دنیا نیز برای شما یک جنازه است؛ و اگر بخواهیم این حقیقت را به شکل مثبتی بیان کنیم، باید بگوییم که بر طبق آیۀ ۱۵، شما «خلقت تازه» هستید. شمای قدیمی، مرده، و شمای تازه، حیات دارد؛ و این شمای تازه، شمایی است که با ایمان زیست می‌کند؛ و این ایمان، در دنیا وجد نمی‌کند، بلکه در مسیح، و به ویژه در مسیحِ مصلوب، وجد می‌نماید.

شما به این شکل، صلیب‌محور گشته، و به همراه پولس می‌گویید: «من فخر نخواهم کرد، جز در صلیب خداوندمان عیسی مسیح.» دنیا دیگر گنجینۀ من نیست. دنیا دیگر سرچشمۀ حیات من، و خشنودی من، و شادی من نیست. مسیح، سرچشمۀ حیات من، و خشنودی من، و شادی من است.

اما محفوظ ماندن در حادثۀ رانندگی چطور؟ پرداخت بیمه چطور؟ مگر نگفتی که دربارۀ آنها نیز خوشحال بودی؟ مگر اینها به دنیا ربط ندارند؟ پس آیا برای دنیا مرده هستی؟

می‌توانم مرده باشم؛ و امیدوارم که مرده باشم. زیرا مرده بودن برای دنیا، به معنای خارج شدن از دنیا نیست؛ و به این معنا نیست که در این دنیا، عاری از احساسات باشید، چه احساسات خوب، چه احساسات بد (اول یوحنا ۲:‏۱۵؛ اول تیموتائوس ۴:‏۳). مرده بودن برای دنیا به این معناست که هر لذت جایز در این دنیا، گواهی بر محبت مسیح است، که با خون خود، بهای آن خوشی و بهره‌مندی را پرداخته، و همچنین، فرصتی است برای فخر نمودن در صلیب. وقتی همۀ خشنودی و رضامندیِ ما در پول خلاصه نشود، بلکه در مسیحِ مصلوب، که عطا کنندۀ آن پول است، آن‌گاه به مبلغی که شرکت بیمه پرداخت نمود، مرده‌ایم. وقتی برکتی می‌گیریم؛ و سرچشمۀ آن را در صلیب می‌یابیم، آن زمان است که دنیوی بودنِ آن برکت، مرده انگاشته شده، و مسیحِ مصلوب، همه‌چیز می‌گردد.

این هدفِ تعلیم در خصوص وجد و شادی در صلیب است. آه! باشد که خدا ما را عطا نماید تا برای جلال مسیح، مسیحِ مصلوب، زیست نماییم؛ و رویا داشته باشیم؛ و برنامه‌ریزی کنیم؛ و کار کنیم؛ و ببخشیم؛ و تعلیم دهیم.